



شلیک در ویلای ساحلی



مهدی ابراهیمی روزنامه‌نگار

بعد از ۳ روز بارندگی شدید دریا آرام شده بود و هوای خوبی برای شنا کردن بود. ساحل دریای شمال خیلی شلوغ بود و هر کسی سعی داشت تنی به آب بزند. ۵۰۰ متر دورتر از غوغا و همهمه بخش عمومی، ساحل یک ویلای خصوصی در سکوت بود و بسوی ماهی کباب شده روی زغال در فضای آن به مشام می‌رسید.

ساعت ۸ شب بود که صدای شلیک سه گلوله در ویلای ساحلی پیچید و هنوز دقایقی نگذشته بود که زن جوانی با ظاهری آشفته به خیابان پرتردد دوید و فریاد زنان از خانواده‌هایی که برای گردش و شنا به ساحل آمده بودند کمک خواست.

این زن فریاد می‌زد: «نامردها خواهرم را کشتند، کمکش کنید، بیچاره شد» می‌دانستم روزی انتقام‌گیری خواهد شد. ایراتور پلیس ۱۱۰ شهر نورسیتی و ساحلی با دریافت گزارش تلفنی از سوی یک مرد که با دادن آدرس یک ویلای ساحلی خبر از وقوع قتل می‌داد، ماجرای قتل یک زن مسافرا روی بی‌سیم مخابره کرد.

ساعتی نگذشته بود که خودروهای پلیس آژیرکشان دور ویلای ساحلی حلقه زدند، مردی که حوله تن‌پوش دور خود پیچیده بود در اتاق پذیرایی ویلا نشست و صورتش را بین دو دستانش گرفته بود و زنی جوان بیرون از ساختمان روی زمین نشست و ماسه‌ها را به سر و صورتش می‌پاشید و شیون می‌کرد.

جسد زنی به نام شیرین در آشپزخانه افتاده بود، سه سینی پیراز ماهی کباب شده نیز روی زمین دیده می‌شد به گونه‌ای که نشان می‌داد قربانی در حال حمل این سینی بوده است و عامل قتل از پشت سر وی را هدف سه گلوله قرار داده و او را به قتل رسانده است.

در گزارشی به امضای سرگرد رضانی این مطالب به چشم می‌آمد: «... جسد در آشپزخانه پشت به در ورودی است سه گلوله به سر و گردن او اصابت کرده است هیچ اتاری از به هم ریختگی در اثاثیه منزل وجود ندارد به گونه‌ای که خواهر «شیرین» عنوان کرده است دو مهاجم نقابدار با استفاده از دیوار کوتاه خانه ویلایی وارد قتلگاه شده‌اند در خواهر را در داخل ساختمان غافلگیر کرده‌اند و شیرین را از پشت سر مورد هدف قرار داده‌اند و متواری شده‌اند...»

در این گزارش آمده بود که همه تحقیقات به ردیابی از پسرهای شیرین که زمانی عاشق او بود ختم شده است و این جوان تهرانی پس از دستگیری با وجود اینکه همه شواهد نشان می‌داد او قاتل اصلی است اصرار دارد که هیچ

دخالتی در جنایت نداشته است. سروان فروتن لازم دید در اولین مرحله تحقیقات از این پسر ۲۸ ساله که هومن نام داشت بازجویی کند. در پرگه‌های پرونده مشخص بود که او در زندان است و بایستی با دستور قاضی او را احضار کنند و تحت تحقیق قرار دهند.

آن روز به استراحت گذشت، صبح خیلی فوری‌تر از آنچه تصور می‌کرد هومن در اداره آگاهی بود، سروان فروتن به چهره این جوان خیره شد، او آرام گریه می‌کرد، سیبل‌های پر پشت و ریشی خرمایی رنگ داشت که آن را خیلی مرتب نگه داشته بود:

چرا گریه می‌کنی؟! یک‌سال است که بی‌خودی در اینجا هستم می‌گویند قاتلی! باور کنید من هنوز شیرین را دوست داشتم.

به خاطر همین او را کشتی؟ چرا همه این را می‌گویند، دوست داشتن اگر واقعی باشد آدم بایستی خوشبختی دیگری را بخواهد. من نیز همین‌طور بودم، وقتی شیرین خواست با سامان ازدواج کند دیگر پا عقب گذاشتم و سراغ سرنوشت خود رفتم.

زمان نمی‌دانستم که پسرخاله‌ام او را تهدید می‌کند البته سامان چیزهایی فهمیده بود. چه فهمیده بود؟ انگار مزاح تلفنی دست از سر شیرین بر نمی‌داشت حتی یک بار سامان وقتی به خانه‌اش زنگ زده بود قبل از احوال‌پرسی به حرف زدن شیرین با پرخاشگری به او گفته بود که هومن دست از سرم بردار بعد که دیده بود اشتباه کرده است موضوع را پنهان کرده بود.

از قتل تکفنی؟ ما در ویلا بودیم، من و خواهرم در حال کباب کردن ماهی سفید در حیاط بودیم، از خاطراتمان می‌گفتم و می‌خندیدیم وقتی کارمان تمام شد من خواستم به سمت ساحل بروم و شوهر خواهرم را که داخل آب بود صدا بزنم و شیرین با سینی ماهی به سمت داخل ساختمان رفت، هنوز چند قدمی نرفته بودم و فاصله زیادی داشتیم که سایه دو مرد را پشت سرم احساس کردم به سمت ویلا برگشتم، دانشوره داشتم مردی را دیدم که با کلاه سیاه رنگی که به سرش کشیده به داخل ساختمان رفت.

به سمت ساختمان دویدم و فریاد زدم هنوز نرسیده بودم که صدای گلوله‌ها را شنیدم. پاهایم سست شد از ترس سرچشمه ایستادم فقط دیدم که دومرد بیرون آمدند یکی از آنها به اسلحه به دست داشت جوراب زنانه‌ای به صورتش کشیده بود او با دیدن من سعی کرد صورتش را بپوشاند اما سیبل‌های پر پشت و ریش خرمایی رنگ او را نمی‌توانم از خاطرم فراموش کنم.

آنها به تو شلیک نکردند؟ خیر، خیلی سریع به بیرون از خانه دویدند سوار پریشای سفید رنگی شدند من دنبالشان دویدم و فریاد زدم اما آنها با سرعت رفتند. سامان کجا بود؟ او با شیرین صدای گلوله و فریادهای من از آب خارج شده بود و خود را به ویلا رسانده بود اما نتوانست کاری بکند، وقتی آدم‌کش‌ها فرار کردند ما به آشپزخانه رفتیم باورمان نمی‌شد که شیرین کشته شده باشد.

در مورد پسرخاله‌ات بگو؟ او خیلی به شیرین، علاقه داشت وقتی پدر و مادرم در تصادف رانندگی کشته شدند من و شیرین تنها مانده بودیم، خواهرم نیز به پسرخاله‌ام چشم به ارث پدری‌ام دارد از او دل‌گند و با به میان آمدن پای سامان که مرد خوبی بود با او ازدواج کرد.

8 شب بود که صدای شلیک سه گلوله در ویلای ساحلی پیچید و هنوز دقایقی نگذشته بود...

سامان از بستگان شما بود؟ او برادر یکی از دوستان دانشگاهی من بود و از طریق من با شیرین آشنا شد.

هنوز سؤال‌های سروان فروتن نیمه تمام بود که مردی با ورود به اداره قتل بدون پرسش و جوابه سراغ سروان رفت. با او و نرگس احوال‌پرسی کرد و با آوردن یک صندوق کنار میز بازجویی رویه‌روی او نشست.

سروان فروتن احساس کرد، بازجویی را با سؤالاتی از سامان ادامه بدهد، به خاطر همین از نرگس خواست در گوشه‌ای از سالن انتظار بنشیند تا او از شوهر خواهرش تحقیق کند:

چگونه با شیرین آشنا شدی؟ از طریق خواهرش وقتی دیدم او دختری مهربان است تصمیم گرفتم شریک زندگی‌اش باشم با هم عقد کردیم و قرار بود با تمام شدن سال مرگ پدر و مادرش با یکدیگر ازدواج کنیم.

از روز قتل بگو؟ اطلاع چندانی ندارم، من در دریا بودم که ابتدا صدای جیغ خفیفی شنیدم احساس کردم دو خواهر مارمولکی با موجودی دیده‌اند و ترسیده‌اند به سمت ساحل قدم زدیم که صدای گلوله‌ها را هم شنیدیم.

چند گلوله شلیک شد؟ سه گلوله آن هم پشت سرهم، سریع از دریا فرار کردم و به سمت ویلا دویدم. نرسیده به ساختمان دو مرد هیولایی را از پشت سر دیدم که هر دو جوراب زنانه‌ای به رنگ پوست سرشان کرده بودند آنها سوار ماشین پژوی سفید رنگ شدند هیچ کاری از دستم برنیامد.

شیرین چه روحیه‌ای داشت؟ او خیلی شاد بود اما مشخص بود از چیزی می‌ترسد، یک بار وقتی من با او تماس گرفتم تصور کردم من هومن هستم و خواست با پرخاشگری حرف بزند، وقتی علت را پرسیدم اختلافات خانوادگی را دلیل دانست.

او چیزی از تهدیدات هومن نمی‌گفت؟ خیر، چنین حرف‌هایی نزدہ اصلاً جز آن دفعه که اسم پسرخاله‌اش را شنیدم نه قیافه او را دیدم و نه حرفی از او شنیدم.

پس از کجا فهمیدی قاتل هومن است؟ من از نرگس شنیدم که قاتل چهره‌ای مشابه هومن دارد بعد عکسی از او به من نشان داد که شباهت آنها داشت اینکه نرگس در زندان است اما وقتی از عکس هومن حرف به میان آمد گفتم شباهت زیادی خصوصاً بین ریش و سیبل او به یکی از مهاجمان وجود داشت اگر آنها را شنیدم سرد دیده بود نمی‌توانست چهره هومن را تشخیص بدهد.

یکی از مرموزترین رفتارهای نرگس و هومن هم که نشان از داستان‌سرازی دروغ آنها داشت اینکه نرگس در آگاهی تهران ادعا کرد از سه ماه پیش سامان را ندیده است اما سامان وقتی به آگاهی آمد ادعا کرد عکس هومن در کیف زنانه نرگس است که او قبل از آمدن به آگاهی در خودروی او جا گذاشته است پس نرگس

الان این عکس چرا در پرونده نیست؟ سامان با هم به آگاهی رفته بودند و سعی داشتند کتمان کنند و با این دلایل می‌شد فهمید قتل زیرسراین دو است.

سروان فروتن همان عصر با خودروی پلیس راهی نوشهر شد، فردای آن روز با گزارشی که در اختیار قاضی پرونده گذاشت خواست با معرفی نرگس و سامان به عنوان متهمان به قتل خواستار صدور حکم دستگیری آنان شد.

با صدور این حکم اکیبی از مأموران آگاهی نوشهر به تهران اعزام شدند و در غیاب سروان این خواهر ناخلف و سامان را دستگیر و به نوشهر انتقال دادند.

از اداره آگاهی نوشهر وقتی نرگس جلوتر از سامان وارد اتاقی شد که سروان در آن حضور داشت با دیدن او با ناراحتی گفت: «می‌دانستم تو از سوی هومن اجیر شده‌ای بعد از آن به دو دلیل قدیمی و یک دلیل جدید اشاره کرد و خواست نرگس و سامان بدون انکار همه چیز را اعتراف کنند.

وقتی سامان دلیل‌ها را از زبان سروان فروتن شنید به گریه افتاد و گفت: «این یک بازی احقانه بود که نرگس آن را طراحی کرد، من عاشق نرگس بودم و می‌خواستم با او ازدواج کنم وقتی پدر و مادر او در تصادف کشته شدند او دید خواهرش می‌خواهد با هومن ازدواج کند برای اینکه ارث پدری برای او مهم بود نقشه‌ای کشید بین آنها را به هم زد سپس زیر پای من نشست تا با شیرین ازدواج کنم.

خوبی مخالفت کردم اما او می‌گفت اگر می‌خواهم با او ازدواج کنم بایستی شیرین را از ارث محروم کنم، به درخواست نرگس به خواستگاری مقول رفتم او را به عقد درآوردم و طبق نقشه به شمال رفتم.»

وی ادامه داد: «اسلحه را من خریدم، روز قتل من چون نپذیرفته بودم خودم دست به قتل بزنم به دریا رفتم تا اینکه صدای گلوله را شنیدم، وقتی به ویلا رسیدم دیدم نرگس گریه می‌کند او گفت چون نمی‌توانست به چشمان خواهرش نگاه کند او را از پشت سر مورد هدف قرار داده است.»

اسلحه را در چه حیاط ویلا انداختیم بعد بیرون از خانه دویدیم و داد و فریاد کردیم، همیشه عذاب وجدان داشتم باور کنید از نرگس می‌ترسیدم او به خاطر پول حتی می‌توانست من را هم به قتل برساند تا شاهد جنایت دیگر وجود نداشته باشد.»

سازمان با شنیدن صدای گلوله و فریادهای من از آب خارج شده بود و خود را به ویلا رسانده بود اما نتوانست کاری بکند...

